

بن‌مایه‌های اجتماعی-سیاسی و نمادهای آن در هزارهٔ دوم آهوی کوهی

اکبر صیادکوه

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز

رقیه (پریچهر) کوهنورد

دانش‌آموختهٔ کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی

مقدمه

شکست‌های پی‌پی ملت ایران در راه رسیدن به آزادی و عدالت اجتماعی، از انقلاب مشروطه به بعد، بر دیدگاه شاعران و نویسندگان تأثیر فراوانی گذاشته است. آنها امید فراوانی به بهبود اوضاع و رسیدن به آرمان‌های آزادی‌خواهانه داشتند، اما تجربه‌های متعدد اجتماعی و شخصی باعث شد که دچار اندوه، یأس، تنهایی، حس بیگانگی و دورافتادگی شوند و در آثار خود نیز این احساسات را بروز دهند. آنچه از آفرینش‌های ادبی بعد از انقلاب مشروطه دریافت می‌شود، تیرگی روزافزون و افسردگی روحی و جسمی جامعه است که شاعران و نویسندگان بیان کرده و از آینده‌ای تلخ‌تر و تاریک‌تر خبر آورده‌اند.

Akbar Sayadkouh and Roghieh Kouhnavard, "Motives and Signifiers in *The Second Millennium of Abu-yi Kubi*," *Iran Namag*, Volume 1, Number 4 (Winter 2017), 72-92.

اکبر صیادکوه دانش‌آموختهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی و دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز است. از ایشان چندین کتاب و ده‌ها مقاله در زمینه‌های گوناگون، از جمله واژگان و اصطلاحات فارسی و بررسی اشعار سعدی از منظر هنر و زیبایی، منتشر شده است.

Akbar Sayadkouh <ak_sayad@yahoo.com>

رقیه (پریچهر) کوهنورد دانش‌آموختهٔ کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی است.

Roghieh Kouhnavard <koohnavard@gmail.com>

از سال ۱۳۳۲ به بعد در ایران، تحت تأثیر عوامل مختلف اجتماعی و سیاسی حاکم بر جامعه آن روز، نوعی سرخوردگی و دل‌مردگی در سطح جامعه، به‌خصوص در بین قشر روشنفکر پیدا شد که نتیجه ابتدایی آن در ادبیات و شعر می‌توانست پشت کردن به آرمان‌گرایی و اندیشه‌های تغزلی و روی آوردن به نوعی ابهام و رمزگرایی و در نتیجه گسترش نوعی ادبیات اجتماعی و سیاسی باشد.^۱

شفیعی کدکنی از شاعران معاصری است که به موضوعاتی مانند: عدالت، آزادی خواهی، مبارزه با استبداد و خفقان توجه زیادی دارد. "او از متعهدترین شاعران معاصر ماست."^۲ در اشعار او، توجه به همهٔ امور زندگی فردی و اجتماعی انسان مشاهده می‌شود. او با عاطفه‌ای ستودنی درد استخوان‌سوز انسان‌های بی‌شماری را که در سراسر جهان در گرداب هجرت و کوچ غوطه‌ورند، با ساده‌ترین زبان و مؤثرترین بیان در شعر "کوچ بنفشه‌ها" تابلووار ثبت و ضبط می‌کند:

ای کاش
ای کاش آدمی وطنش را
مثل بنفشه‌ها (در جعبه‌های خاک)
یک روز می‌توانست همراه خویشتن ببرد، هر کجا که خواست:
در روشنای باران
در آفتاب پاک^۳

و در برابر آن بی‌دردی خیل انسان‌های کرکس‌صفتی را در شعر ماندگار "حلاج" همراه با آه و درد و تأسف فراوان در خاطرهای می‌نشانند که از مسئولیت‌های اجتماعی شانه خالی می‌کنند و همراه "با انبوه کرکسان تماشا / با شحنه‌های مأمور: مأمورهای معذور، همسان و هم‌سکوت" می‌مانند.

در این جستار بر آنیم تا با تحلیل و واکاوی اشعار مجموعهٔ هزارهٔ دوم آهوی کوهی میزان التفات این شاعر و نویسندهٔ توانای معاصر را به مسایل اجتماعی و سیاسی زمان خود نشان دهیم. نیاز به توضیح ندارد که شعر—و اصولاً آثار هنری—جنبه‌های تأویل‌پذیری بسیار دارند و ممکن است با خوانش‌های دیگر به نتایجی دیگر دست یافت، اما در

^۱ محمدمجعفر یاحقی، فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی (تهران: سروش، ۱۳۷۵)، ۶۵.
^۲ محمدرضا شفیعی کدکنی، آیینهای برای صداها (تهران: سخن، ۱۳۷۶)، ۱۶۸-۱۶۹.

^۳ محمدمجعفر یاحقی، فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی (تهران: سروش، ۱۳۷۵)، ۶۵.
^۴ احمد کیانوش، "دوباره از زبان برگ"، در سفرنامهٔ باران: نقد و تحلیل و گزیدهٔ اشعار شفیعی کدکنی، به

این پژوهش خوانش‌های غیرتأویلی ملاک داوری ما بوده است. شایان یاد است که تاکنون تحقیقات متعددی درباره آثار شفیعی کدکنی صورت گرفته، اما پژوهشی که به بن‌مایه‌های اجتماعی و سیاسی اشعار او بپردازد، صورت نگرفته است.

حوزه این پژوهش به مجموعه اشعار موسوم به هزاره دوم آهوی کوهی محدود شده است. این مجموعه شامل پنج دفتر شعر "مرثیه سرو کاشمر"، "خطی ز دلتنگی"، "غزل برای گل آفتابگردان"، "ستاره دنباله‌دار"، و "در ستایش کبوترها" است که در سال ۱۳۷۶ چاپ شده است. همان‌گونه که شاعر خود در مقدمه کتاب آورده، این اشعار برخی از سروده‌های دهه‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۷۰ را دربرمی‌گیرد. با بررسی دقیق و کندوکاو در این مجموعه ۲۴۴ قطعه‌ای که در قالب‌های غزل، قصیده و نیمایی سروده شده‌اند، می‌توان مضامین این اشعار را به ترتیب زیر طبقه‌بندی کرد:

درون‌مایه سیاسی-اجتماعی	۷۵ قطعه
توصیف خوشی‌ها و ناخوشی‌های دنیای گذرا، مرگ، زندگی و غنیمت شمردن آن	۴۲ قطعه
وصف پرندگان و جان‌بخشی به طبیعت	۳۰ قطعه
اهمیت شعر و واژه و رسالت شاعر در جامعه	۲۶ قطعه
یادآوری و تکریم بزرگان ادب و هنر و اسطوره‌های ایران‌زمین	۲۱ قطعه
عشق و دلدادگی	۱۳ قطعه
مضامین عارفانه	۱۱ قطعه
پیام اخلاقی و انسانی (تعلیمی)	۹ قطعه
زن و مسایل آن	۶ قطعه
موضوعات دیگری از جمله تقابل سنت و مدرنیته، مرثیه و غیره	۱۱ قطعه

چنان که ملاحظه می‌شود، تعداد اشعاری که با دغدغه‌های اجتماعی و سیاسی سروده شده‌اند بیش از دیگر موضوعات شعری است. شایان توجه است که در برخی از اشعار با مضامین متفاوت باز می‌توان رگه‌هایی از اندیشه‌های اجتماعی و سیاسی مشاهده کرد. "در شعرهای پیش از انقلاب شفیعی کدکنی دو بن‌مایه اصلی شعر متعهد، یعنی تلاش برای بیداری توده‌ها و دگرگونی اوضاع، آشکارا دیده می‌شود."^۴ این شاعر به سبب دوستی با اخوان ثالث در دوران جوانی، تأثیر فراوانی از شعر و شیوه او گرفت و سپس به مرور زمان آشنایی با فروغ فرخزاد و شاملو و دیگر معاصران باعث شد حال و هوای

^۴ عیسی امن‌خانی، "گزینستانسیالیسم و شفیعی کدکنی؛ با تکیه بر شعر اضطراب ابراهیم"، کتاب ماه ادبیات، شماره ۷۲ (بهار ۱۳۹۲)، ۳۲-۴۲؛ نقل از ۳۳.

تازه‌ای در اشعارش ایجاد شود. "در نگرش هستی‌شناسیک م. سرشک، هستی‌کلیتی است که اجزای آن هرکدام متکی به دیگری و در درون دیگری است. جهان منظومه‌ای است تودرتو و سیال، با اجزایی به‌هم‌پیوسته و هستهٔ معنابخش این منظومه همانا انسان است."^۵

کارکرد نمادها در اشعار شفيعی کدکنی

شاعران برای بیان اندیشه‌های خود از ابزارهایی بهره می‌گیرند که یکی از آنها نماد است. "نماد عبارت است از هر علامت، اشاره، کلمه، ترکیب و عبارتی که بر معنی و مفهومی ورای آنچه ظاهر آن می‌نماید دلالت کند."^۶ زمانی که شاعر یا نویسنده نمی‌تواند حرف خود را مستقیم و به صراحت بیان کند، به نماد متوسل می‌شود. "این نماینده بودن نه به علت شباهت دقیق میان دو چیز، بلکه از طریق اشارهٔ مبهم یا از طریق رابطه‌ای اتفاقی و قراردادی است."^۷ تصویرهای نمادین معمولاً دنیایی معنوی و حقیقی را برای خواننده نمودار می‌کنند و او باید از ورای این تصاویر منظور نویسنده را درک کند.

نمادگرایی از زیباترین راه‌هایی است که هنرمندان به کمک آن اندیشه‌ها و عقاید خود را می‌آفرینند. آنان به سبب مقتضیات زمانی و مکانی گاهی امکان صراحت زبان ندارند و به همین علت برای ترسیم احوال درونی خود یا اوضاع جامعه باید از عناصر دیگری کمک بگیرند تا منظور خود را به خواننده تفهیم کنند. کشف نمادهای گوناگون که حاوی معانی متنوعی ورای معنای ظاهری باشد، علاوه بر آگاهی از فرهنگ و ادب به قدرت تخیل و خلاقیت شاعر یا نویسنده بستگی دارد.

به سبب شیوهٔ نگرش خاص شاعران در طول زمان، عناصر طبیعت هر یک مفهومی نمادین یافته‌اند. مثلاً زمستان به لحاظ سردی و شب به علت تاریکی از مظاهر فضای اجتماعی و سیاسی خفقان‌آور و بسته‌اند. خورشید و سپیده‌دم نشانهٔ رهایی و آزادی و پاییز نشان ناامیدی و اندوه است. شاعران با ذوق و سلیقهٔ خود عناصر طبیعی را به کار می‌گیرند تا با زبانی نمادین اشعار خود را بیان کنند. شاعری که دردها و دغدغه‌های اجتماعی دارد و از مسائل جامعه رنج می‌کشد، گاه برای بیان دلتنگی‌های خود به اسطوره پناه می‌برد چرا که "یکی از نمودهای غم غربت اسطوره‌پردازی است."^۸ شفيعی کدکنی شاعری است که در

^۵عباسی، سفرنامهٔ باران، ۲۵۷.

^۶چارلز چدویک، سمبولیسم، ترجمهٔ مهدی سحابی (تهران: مرکز، ۱۳۷۵)، ۹.

^۷تقی پورنامداریان، رمز و داستان‌های رمزی در ادب

فارسی (تهران: علمی، فرهنگی، ۱۳۶۴)، ۹.

^۸یوسف عالی عباس‌آباد، "غم غربت در شعر معاصر"، گوهر گوید، سال ۲، شمارهٔ ۶ (تابستان ۱۳۸۷)، ۱۵۵-۱۸۰؛ نقل از ۱۵۷.

اشعار خود از اساطیر استفاده فراوانی کرده است. به گفته خودش، "برداشت و تلقی شاعران از اسطوره‌ها همچنان که از نظر تاریخی به جو سیاسی و اجتماعی و محیط زندگی ایشان بستگی دارد، به میزان هنرمندی و قدرت تخیل ایشان نیز وابسته است."^۹

بحث و تحلیل

شفیعی کدکنی از شاعرانی است که دغدغه‌های انسانی، اجتماعی و سیاسی دارند. او به وطن و مردم خویش حس تعهد و مسئولیتی دیرینه دارد و در اشعارش این احساس را به خواننده نیز منتقل می‌کند. او آرمان‌های خود را با بهره‌گیری از عناصر طبیعی و استفاده از زبانی نمادین مطرح می‌کند و از عشق، انسانیت، آزادی و معرفت سخن می‌گوید. "برای شاعر امروزی که با نگاهی از سر تعهد و تأثرات اجتماعی به بیرون می‌نگرد، همواره بیرون سبز و آباد و لطف‌آمیز نیست."^{۱۰} در شرایطی که جوانمردی، محبت و عاطفه در میان مردم کمرنگ شده، او به دنبال یافتن راهی برای آگاه و بیدار کردن انسان‌هاست و عقیده دارد که شاعر رسالتی بزرگ بر عهده دارد که همانا هدایت و راهبری مردم عصر و زمانه خویش است. اگر می‌بینیم در ابتدای کتاب خود قصیده‌ای در مدح و ثنای فردوسی آورده و او را مرد جاودانه تاریخ ایران لقب داده، به علت اعتقاد به چنین رسالتی است. در این قصیده، شفعی از رستم، کیخسرو، سهراب، اسفندیار، فریدون و دلآوری‌های آنان یاد می‌کند و از این طریق بزرگان و اساطیر ایرانی را می‌ستاید:

بزرگا! جاودان‌مردا! هشیواری و دانایی
نه دیروزی که امروزی، نه امروزی که فردایی!

...

اگر جاویدی ایران، به گیتی در معمایی‌ست
مرا بگذار تا گویم که رمز این معمایی!^{۱۱}

"صبح"، "سحر" و "سپیده‌دم" واژه‌های مترادفی‌اند که بیشترین بسامد را در این کتاب دارند و حدود ۴۵ بار در معانی متفاوت به کار رفته‌اند. شاعر گاه رهایی و آزادی جامعه را به نور صبحگاهی تشبیه می‌کند، جامعه‌ای که زمانی مانند صبح سراسر زیبایی، سرزندگی و روشنی بوده و اکنون تیرگی شب بر آن مستولی شده و زیبایی سپیده‌دم را نابود کرده است. جایگاه روشنی که به دست هیولای شب برفی مغلوب شده است:

^۹ محمدرضا شفعی کدکنی، صور خیال در شعر فارسی (مقدمه‌ای از تقی پورنامداریان (تهران: چشمه، ۱۳۸۴)، ۴۶. (چاپ ۷؛ تهران: آگاه، ۱۳۷۸)، ۲۴۲.
^{۱۱} شفعی کدکنی، هزاره دوم آهوی کوهی (تهران: تقی پورنامداریان، آواز باد و باران: برگزیده شعرها با سخن، ۱۳۷۶)، ۱۳-۱۵.

صبحِ پرنقره، صبحِ پرمرجان
صبحِ پرشور
صبحِ پرهیجان
صبحِ خورشیددهوشِ سحرجواب
صبحِ پژواکِ رنگ‌ها در آب
صبحِ ترکیبِ روشنی در برگ
صبحِ هشیاریِ رگِ هر برگ
همهٔ ره پر از رهایی بود
...

گشت ازین‌سان کنام خاشه و خس
منظرِ پرگشاییِ کرکس
در پی‌اش این غروبِ شنگرفی
و هیولایِ این شبِ برفی^{۱۲}

گاه نیز شاعر صبح را در معنای اندیشهٔ روشن و متعالی به‌کار می‌گیرد و آن را معادل رشد و بالندگی ارزش‌هایی معنوی می‌داند که در وجود نسل پیشرو آینده است:

عاقبت آن سرو
سبزاسبز
خواهد گشت و
بالابال
عاقبت آن صبح خواهد رُست
نز میان باور فرتوت ما
اما
از میان دفتر نقاشی اطفال^{۱۳}

به‌طور کلی می‌توان گفت صبح از منظر شفיעی کدکنی پایان سیاهی شب ناامنی و آغاز بیقراری دل‌های عاشقان و نمودی از جامعهٔ آزاد و متمدنی است که مردم آن به آرامش و بالندگی رسیده و سختی‌ها و تیرگی‌ها را پشت‌سر گذاشته‌اند.

^{۱۲} شفיעی کدکنی، هزارهٔ دوم آهوی کوهی، ۱۷۵-۱۷۶.
^{۱۳} شفיעی کدکنی، هزارهٔ دوم آهوی کوهی، ۲۵۶.

واژه "ابر" نیز بسامد بالایی در این کتاب دارد و حدود ۲۷ بار تکرار شده است. ابر پیام‌آور باران و نشانه‌ای از ریزش رحمت الهی است. شفיעی در برخی اشعارش همین معنا را از این کلمه مراد کرده است، اما در اغلب اشعاری که بن‌مایه‌های اجتماعی و سیاسی دارند، ابر عنصری ویرانگر با بار منفی است. شاعر، که در جامعه‌ای آفت‌زده و خفقان‌گرفته زندگی می‌کند، به حدی با مشکلات و نابسامانی‌های اجتماعی روبه‌رو شده که امیدی به تغییر و بهبود اوضاع ندارد. او در عصر زوال زیبایی‌ها و کوچ عاشقان با انقراض نسل آزادمردان مواجه شده و طبیعی است که در چنین جامعه طاعون‌زده‌ای ابرها نیز جز قیر و دود و تیرگی چیزی برایش به ارمغان نمی‌آورند:

ابری که قیر و دود فرو ریخت
بر قامت بلند صنوبرها
در هرچه دید تیرگی افکند
از عشق تا زلالی باورها
هنگامه وفای به عشق است اکنون
وقتی که عاشقان همه پرواز کرده‌اند
و عشق در میانه میدان
تنهاست
بی‌چتر و سرپناه
و در برابرش
جاروی رفتگرها
این اعتراف از سر تقصیر
کاین عصر، عصر همه‌مهمه آهن
عصر زوال زمره زیبایی‌ست
و اعلام ختم عصر سرایش
و حرف‌های دیگر
و دیگرها
جز قدرناشناسی از انسان
جز غدر
آیا چه می‌تواند باشد
این سان نظاره‌گر شدن از دور
در انقراض نسل کبوترها^{۱۴}

^{۱۴} شفיעی کدکنی، هزاره دوم آهوی کوهی، ۲۱۶.

در شعر "در جدال با قهقهه" نیز شفیعی ابر را زنگاری بر پهنای آسمان می‌بیند که جز تاریکی و پوشاندن چهره روشن حقیقت خاصیتی ندارد:

یک طرف آن ابر پرکلاغی تاریخ
سوی دگر لاجورد سوده سیال
نیمه‌ای از روز بود و نیمه‌ای از شب
وحشت بی‌پاسخی و همه‌ای لال

...

ابر و دگر ابر و غیر ابر نه چیزی
پرتو زنگار بر کرانه آفاق
گوش من و چشم هاژ و واژ سپیدار^{۱۵}

در لحظات خون خوردن و رنج بردن از جور زمانه، شاعر چنان ابری است که دریا را بر دوش دارد، بی‌تاب و بی‌قرار است و دوست دارد بغض خود را بیرون بریزد:

میان لحظه خون خوردن و خموشی‌ها
چو ابر بحربه‌دوشی ز گریه بی‌تابم
و خشم می‌گذرد تند و انفجار آمیز
به‌سان صاعقه از برقگیر اعصابم^{۱۶}

چون صاعقه
در کوزه بی‌صبری‌ام
امروز
از صبح که برخاسته‌ام
ابری‌ام
امروز^{۱۷}

در روزگاری که شاعر زندگی می‌کند، قحطی عشق و آزادگی چنان بر روح و روان جامعه فرود آمده که خدا را در خسوف برده و ابلیس بر دنیا حاکم شده است. شعر "درین قحطسال دمشقی" اشاره به بیت معروف سعدی دارد: چنان قحطسالی شد اندر دمشق / که یاران فراموش کردند عشق.

^{۱۷} شفیعی کدکنی، هزاره دوم آهوی کوهی، ۱۹۶.

^{۱۵} شفیعی کدکنی، هزاره دوم آهوی کوهی، ۳۱۰.

^{۱۶} شفیعی کدکنی، هزاره دوم آهوی کوهی، ۳۴۹.

خدا در خسوف است و ابلیس تابان
چراغی برافروز تا من خدا را ببینم
درین قحطسال دمشقی
اگر حرمت عشق را پاس داری
تو را می‌توان خواند عاشق
وگرنه به هنگام عیش و فراخی
به آواز هر چنگ و رودی
توان از لب هر مخنث
ره عاشقی را سرودن سرودی^{۱۸}

شعر "باغ زاغان" نیز نمودی از ناامیدی است. شاعر اجتماع را چون باغی خشکیده با درختان لخت و بی‌برمی‌بیند که در هجوم پاییز برگ‌ریز و هیاهوی کلاغ گریان است. اما در اینجا شاعر با دیدن دو سه برگ و یک سیب بر سر شاخه گویی می‌خواهد شعله‌ای از امید را در دل مخاطب روشن کند و او را به تغییری هرچند کوچک در این جامعه آفت‌زده امیدوار کند:

در نسیم خنک و خیس خزان لرزان‌اند
زرد و قرمز دو سه برگی به سر شاخه هنوز
یعنی از رایت و رای آنچه بجا ماند این است
که توان دید درین لحظه پایانی روز
بر سر شاخه لختی، دو سه برگ و یک سیب
وان دگر سوی اناری دو سه، خشکیده به شاخ
منعکس "اکس‌ری" باغ درون برکه
روح پاییز روان از همه سویی گستاخ
زان همه زمزمه و همهمه و نور و نوا
وآن همه پرده‌سرایان سراپرده باغ
زیر این آبی بی‌ابر، صدایی گر هست
هق‌هق گریه باغ است و هیاهوی کلاغ^{۱۹}

^{۱۸} شفییی کدکنی، هزاره دوم آهوی کوهی، ۹۴.

^{۱۹} شفییی کدکنی، هزاره دوم آهوی کوهی، ۹۵.

از ویژگی‌های شعر م. سرشک آشنایی‌زدایی او از مفاهیم و تصاویری است که در ادبیات سابقه داشته‌اند. او با هنرنمایی و تسلطی که بر اساطیر ایران زمین دارد، با شخصیت‌های اسطوره‌ای تصاویر زیبایی می‌سازد. چنان که گفته شده، "اسطوره‌های ایرانی جهان‌بینی اصلی ایرانیان است و دریافت آنها را از انسان، جامعه و خدا بیان می‌کند."^{۲۰} شفیع‌ی داستان اسطوره‌ای سیاووش را دست‌مایه شعر خود قرار داده و گذشتن او از آتش و سربلند شدن نزد بزرگان را به شکلی نوین بازسازی کرده است. او در این شعر به افرادی از جامعه اشاره می‌کند که با دلی پاک و قلبی ساده قدم در آزمون سخت مبارزات نهادند، اما نتوانستند به اخلاق و انسانیت پایبند باشند و در این مسیر گرفتار نفسانیات شده و تبدیل به حیوان پستی چون خوک شدند:

خدایا!

زین شگفتی‌ها

دلم خون شد، دلم خون شد:

سیاووشی در آتش

رفت و

زان سو

خوک بیرون شد^{۲۱}

باران از دیگر عناصری است که م. سرشک از آن آشنایی‌زدایی کرده است. باران نشانه‌ای از رویش و طراوت و سرسبزی است و در ادبیات نیز نماد زندگی دوباره و علامت حیات و نشانه رحمت الهی است، اما شفیع‌ی گاهی این واژه را در معنایی عکس این مفهوم به کار برده است. در دنیایی که انسان‌ها دورو و خیانت‌کارند و ارزش‌های انسانی و اخلاقی رنگ باخته، باران نیز چیزی جز دروغ و دود به ارمغان نمی‌آورد. گویی شاعر همه چیز را سیاه و تیره می‌بیند و زندگی برایش زندانی بیش نیست:

ابر هایاهای می‌بارید

جنبش نیلوفران

در زیر باران

آسمان‌ها را تکان می‌داد

^{۲۰} جان هینلز، شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی (چاپ ۴؛ تهران: چشمه، ۱۳۸۲)، ۲۶.

^{۲۱} شفیع‌ی کدکنی، هزاره دوم آهوی کوهی، ۹۷.

پاسی از آن لحظه‌ها نگذشته
دیدم آه!
اطلسی تبخیر شد ناگاه
و به جای گندم از صحرا دروغ و دودها روید
آن چه طغرا و طلسمی بود؟
ابرهایش کاغذی بود و درختان کاغذی، باران و برفش نیز
و هوای کوچه از دود و دروغ آغشته و لبریز
همچنان در کوچ تنهایی
باز دیگر بار
ما ز زندانی به زندانی ز زنجیری به زنجیری
در شب خاموش خارایی^{۲۲}

گندم نیز نمادی از "غذای جاودانگی، موهبت زندگی و هدیه خداوندی است"^{۲۳} که به‌جای این موهبت الهی از زمین دود و دروغ می‌روید.

واژه "شب" مفاهیمی چون فقدان خورشید، تاریکی و خواب را در ذهن متبادر می‌کند. این عنصر از مهم‌ترین عناصری است که در شعر معاصر کاربردی سمبلیک پیدا کرده است. در اشعار شفيعی کدکنی نیز به وفور—بیش از ۲۰ مورد—به این واژه برمی‌خوریم. در شعر "دست کمک" شب نمادی از ناامیدی، سیاهی و فضای خفقان‌آور جامعه است که شفيعی آن را در تقابل با خورشید عدالت و رهایی به‌کار گرفته است:

اگر نامه‌ای می‌نویسی به باران
سلام مرا نیز بنویس
سلام مرا از دل کاهدود و غباران
اگر نامه‌ای می‌نویسی به خورشید
سلام مرا نیز بنویس
سلام مرا زین شب سرد نومید
اگر نامه‌ای می‌نویسی به دریا
سلام مرا نیز بنویس

^{۲۲} شفيعی کدکنی، هزاره دوم آهوی کوهی، ۹۸. سوادبه فضایی (تهران: جیحون، ۱۳۸۵)، جلد ۴،
^{۲۳} زان شوالیه و آلن گرابران، فرهنگ نمادها، ترجمه ۷۵۷-۷۵۸.

سلام مرا
با اگر، آه، آیا
به مرغان صحرا، در آن جست‌وجوها
سلام مرا نیز بنویس
اگر نامه‌ای می‌نویسی
سلامی پر از شوق پرواز
از روزن آرزوها^{۲۴}

شفیعی کدکنی هنرمندی است که واژه‌های نمادین ادبیات معاصر را برای القای مفاهیم ذهنی و فکری خود به کار می‌گیرد و اشعارش را به زیور تشبیهات و نمادهای دل‌انگیز مزین می‌کند. "شب، صبح، ظلمت و نور از جمله واژه‌های سمبلیک ادبیات معاصر است که نقش مهمی در ابهام‌آفرینی شعر سیاسی پیدا کرده است."^{۲۵} در اشعار سایر شعرای معاصر نیز این لفظ را در چنین جایگاهی مشاهده می‌کنیم. شاملو، اخوان ثالث، فروغ و دیگران چنین نمونه‌هایی را در کارنامه شعری خود فراوان دارند. نصرت رحمانی درباره شب می‌گوید: "شب پریشان بود / که عطر غم‌ها ریخت / ستاره‌ها یخ زد / به پلک‌ها آویخت."^{۲۶} شفیعی کدکنی فضای محدود و بسته جامعه توأم با ظلم و استبداد حاکمان را در قالب کلماتی مانند شب، دود، تیرگی، سیاهی و . . . نشان داده است. او در شعر "شب خیام" کوزه‌ای را که از آن می‌نوشد در دست گرفته و می‌خواهد راه رهایی از شب‌های ناامیدی و یأس را از او—که روزی انسان بوده—جويا شود:

که تا پرسم از این سبو
این سبویی که می‌نوشم از او
در آن روزگاران که چون تو
یکی بود در زیر این هفت کوکب
چه آهنگ می‌داشت
سرودی که بودیش همواره بر لب
برای رهایی ازین شب
ازین شب

ازین شب^{۲۷}

^{۲۴} شفیعی کدکنی، هزاره دوم آهوی کوهی، ۲۰۳. ^{۲۵} حامد صدقی و مرتضی زارع برمی، "تحلیل نمادهای شعر اعتراض در ادبیات معاصر عراق بر اساس اشعار حسن السنیدی،" زبان و ادبیات عربی، شماره ۳۰ (بهار ۱۳۹۳)، ۶۱-۸۷، نقل از ۶۶. ^{۲۶} نصرت رحمانی، میعاد در لجن (تهران: نگاه، ۱۳۴۶)، ۳۸۵. ^{۲۷} شفیعی کدکنی، هزاره دوم آهوی کوهی، ۳۲۴.

تکرار کلمه شب تأکید شاعر بر ظلمت‌های اجتماعی و سیاسی را نشان می‌دهد. او در شعر دیگری که با همین عنوان آمده می‌سراید: "شاید کزین شب، این شب خیام / هرگز به قرن‌ها / سر بر نی‌آورد / خورشیدی از کلام / . . . / آیندگان / بدانید اینجا / مقصود از کلام / تدبیر حملِ مشعله‌ای بود، در ظلام."^{۲۸}

شعر "رهاوی"، چنان که از نامش پیداست، در وصف پرواز و آزادی و رهایی است. جامعه در چنان شرایط تلخ و غم‌انگیزی به سر می‌برد که مردم برای تأمین نان و آب خود دچار زحمت و سختی‌های فراوان‌اند و دیگر مجالی برای فکر کردن به ارزش‌های انسانی و آرمان‌های آزادی‌خواهانه برایشان باقی نمانده است. شاعر پرنده‌های قفسی را مثال می‌زند که با وجود تنگی قفس باز اشتیاق کوچکی برای آواز و پرواز دارند، اما هوای سرزمینی که شاعر در آن نفس می‌کشد چنان آلوده است که شوق و اشتیاقی برای کسی باقی نمانده است:

کمترین تحریری از یک آرزو این است
آدمی را آب و نانی باید و آن‌گاه آوازی
در قناری‌ها نگه کن، در قفس، تا نیک دریابی
کز چه در آن تنگناشان باز شادی‌های شیرین است

...

آن چنان بر ما به نان و آب
اینجا تنگ‌سالی شد
که کسی در فکر آوازی نخواهد بود
وقتی آوازی نباشد
شوق پروازی نخواهد بود^{۲۹}

در شعر "ترانه زمین و آسمان" شاعر از پیکر مجروح مردی سخن می‌گوید که یارانش او را به دلیل عقیده‌هایشان، که در واقع عقده‌ای بیش نیست، طرد کرده و تنها گذاشته‌اند و این مرد اکنون در وسط میدان هدف رگبار بدخواهان قرار گرفته است. باد نشانه تزلزل و ناامنی است که بیرق و پرچم آزادمردان را سرگردان کرده است. پیغمبران آیین انسانیت همه از دین خود برگشته‌اند و خدای آنها نیز مرده است. شاعر در تعجب است که چگونه زمین و آسمان می‌تواند بدون آزادی و انسانیت برقرار و پابرجا باشد:

^{۲۸} شفیع کدکنی، هزاره دوم آهوی کوهی، ۳۲۵.

^{۲۹} شفیع کدکنی، هزاره دوم آهوی کوهی، ۳۳۴.

آن چه بیرق بود، باد بی مروت برد
در میان آذرخش و تندر و طوفان
که همه سیماچه‌ها را شست
از تبار استقامت، قامت مردی
مانده برجا در دل میدان
زیر این باران رگباران

...

ای دل قرن! ای دلیر! ای گُرد!
آخرین قدیس برجامانده زان آیین
که همه پیغمبران‌ش توبه کردند و
خدایش روزگاری پیش از اینها مُرد!
روزگاری بود و می‌گفتم
کاین زمین، بی‌آسمان، آیا چه خواهد بود؟
وین زمان، در زیر این هفت‌آسمان، پرسم
که زمین و آسمان، بی‌آرمان، آیا چه خواهد بود؟^{۳۰}

”شفیعی کدکنی به شهادت اشعارش در مقام شاعری متعهد و حساس نسبت به اوضاع اجتماعی جامعه جلوه کرده و آرزوی تحقق آزادی را بارها در کلام خویش تکرار کرده است.“^{۳۱} ”لاشخورها“ شعر دیگری است که تم و بن‌مایه‌ای اجتماعی دارد. شعر دربارهٔ پدر و پسری است که در دامنه‌های البرز پرسه می‌زنند. پسر در جست‌وجوی عقاب چشم به آسمان دارد و با دیدن گروه پرنده‌گان از پدر نام آنها را می‌پرسد، اما در آسمان چیزی جز گروه لاشخورها دیده نمی‌شود. شعر فضایی نمادین دارد و شاعر لاشخورها را که به صورت دسته‌جمعی و گروهی به خوردن مردار می‌پردازند، با عقاب تیزپرواز در تقابل قرار داده است. لاشخور پرنده‌ای است که از مردار تغذیه می‌کند و در این شعر می‌تواند نمادی از افراد حقیر و پستی باشد که برای سیر کردن شکم خود به هر خواری و رذالتی تن می‌دهند. این نماد در شعر ”حلاج“ نیز به زیبایی به کار رفته است. عقاب، برخلاف لاشخور، پرنده‌ای بلندپرواز و دارای طبع عالی است که بر فراز کوه‌ها آشیانه می‌سازد و تنها زندگی می‌کند. عقاب نیز در این شعر نمادی از افراد با اراده و قوی است.

کاوش‌نامهٔ ادبیات تطبیقی، سال ۴، شمارهٔ ۱۴ (تابستان ۱۳۹۳)، ۱-۲۴؛ نقل از ۶.

^{۳۰} شفییعی کدکنی، هزارهٔ دوم آهوی کوهی، ۳۲۷.
^{۳۱} فرخنده سهرابی و یحیی معروف، ”بررسی نماد خورشید در شعر امل دنقل و شفییعی کدکنی“

انسان‌های آزاده و خلوت‌نشینی که در جامعه و در میان مردم دور و خیانتکار جایی ندارند و محکوم به تنهایی‌اند و اتفاقاً در این زمانه نایاب و کمیاب‌اند. شاعر در این شعر به خوبی محیط جامعه و فضای سیاسی، اجتماعی را توصیف می‌کند:

گویدم: آنک نگاه کن، چه گروهی!
دور در آن دور دور، بال‌گشایان
گویم: آنها عقاب نیست، رها کن
لاشخورانند گرد لاشه‌گرایان
پرسد: پس این میان، نشانه او چیست؟
گویم اگر بنگری نشانه خود اینجاست:
لاشخوران راست اتحاد همه عمر
لیک تبار عقاب یکه و تنهاست
باز دوگامی نرفته گویدم: آنک
بنگر آنجا چه لشکری ز عقابان!
گویمش: "آنها عقاب نیست پسر جان! / لاشخوران اند . . ." و
می‌رویم شتابان^{۳۳}

شعر "نکوهش" با اشاره به غزلی از مولوی سروده شده است. شیخی که چراغ در دست به دنبال انسان می‌گشت: دی شیخ با چراغ همی‌گشت گرد شهر / کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست.^{۳۳} شفیع کدکنی وضعیت یأس‌آلود و رخوت‌انگیز زمانه خود را با آوردن کلماتی چون ظلمت، اندیشه افلیج و شل، گرگ، محصور، فرومرده و گور تنگ ترسیم کرده است. ظالمان و دولتمردان را مخاطب قرار داده و آنها را به سبب اینکه آزادی و عدالت را از اندیشه مردم پاک کرده‌اند سرزنش می‌کند. کسانی که فکر ناقص و افلیجشان به بی‌مرزی هوش و توانایی بزرگان قد نمی‌دهد و در پی تباهی و ویرانی اندیشه‌های متعالی‌اند. در واقع، این خود آنهایند که به نابودی و مرگ محکوم‌اند:

کردید و نکردید!
میراث تبار خرد آینه‌ها را
کان پیر همی‌جست نشان‌شان به چراغی

^{۳۳} شفیع کدکنی، هزاره دوم آهوی کوهی، ۳۲۰. تبریزی، با مقدمه بدیع‌الزمان فروزانفر (تهران: ثالث و ^{۳۳} جلال‌الدین محمد مولوی رومی، کلیات دیوان شمس سنایی، ۱۳۷۷)، ۱۷۰.

تا یابد از آن آینه مردان مگر اینجا
در ظلمت هنگامه ایام سراغی
ز اندیشه عشاق وز آفات ستردید

...

بی‌مرزی هوش و هنر صاعقه‌ها را
چون جدول اندیشه افلیج و شل خویش
محصور و فرورده شمردید

...

با این همه آن شعله فزاینده و زنده‌ست
چون بوی بهاران به همه دهر وزنده‌ست
در جمله شما یید و شما یید
که مُردید^{۳۴}

دغدغه‌های شفיעی دغدغه‌هایی از جنس انسانیت و اخلاق است. باید گفت "مهم‌ترین چیزی که در جهان معاصر مورد توجه اندیشمندان جوامع بشری واقع شده و آنها را به اندیشه و تأمل واداشته، مسئله بحرانی شدن اخلاق و معنویت است. این موضوع به قدری اهمیت یافته که برخی از اندیشمندان عصر حاضر را عصر انجماد عالم در جنبه‌های ارزشی و انسانی و ماورایی می‌دانند."^{۳۵}

"چتر نیلوفرها" و "پاییز" دو شعر کوتاه‌اند که در آنها یأس و ناامیدی موج می‌زند. فوجی از فاجعه، انبوهی از اندوه، علم‌هایی از بال کلاغان، غلبه شب، رنگ‌باختن روشنایی، اضطراب نیلوفران، چترهای بسته و باران ظلمت ترکیباتی‌اند که شاعر به‌کار گرفته تا یأس‌آلود بودن محیط زندگی و خفقان استبدادی را که در فضای اطراف خود حس می‌کند به‌تصویر بکشد:

شب

در میان جوشن باران

بر راهوار خویش می‌تازد

و روشنایی

^{۳۴} شفיעی کدکنی، هزاره دوم آهوی کوهی، ۳۰۳-۳۰۵.
^{۳۵} سیداحمد حسینی کازرونی، "عناصر تعلیمی، اخلاقی و بن‌مایه‌های اساسی شعر انقلاب اسلامی"، تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی، شماره ۱۲ (تابستان ۱۳۹۱)، ۱۹.

بر سر شاخ سپیداران
در چشم‌دیدار صنوبر
رنگ می‌بازد
نیلوفران مضطرب در باغ
گرچه روان روشنی تقدیستان کرده
تا چترهای بسته بگشایند
باران ظلمت خیسشان کرده‌ست^{۳۶}

فوجی از فاجعه
انبوهی از اندوه
چو کوه
با عَلم‌هایی از بال کلاغان

در باد^{۳۷}

ویژگی م. سرشک، که او را از دیگر شاعران معاصر جدا می‌کند، دلبستگی و وابستگی‌اش به ادب و فرهنگ کهن ایران است. او مصائب و ضربه‌های واردآمده بر پیکر کشورش را—حتی از ورای سال‌ها و قرن‌ها قبل—احساس می‌کند و از ناگواری‌هایی که بر ایران و ایرانیان گذشته رنج می‌کشد. او دردهای اجتماعی را با همه وجودش حس می‌کند. ”دردهای اجتماعی، دردهایی هستند که از ناپسامانی‌ها و نابرابری‌ها و بی‌عدالتی‌های اجتماعی نشئت گرفته و در طول تاریخ چون بیماری مزمنی جان و دل آزادگان را آزرده‌اند.“^{۳۸} یکی از این بی‌عدالتی‌ها قتل‌عام تاریخی مردم به‌دست مغولان و ترکان است.

ترکتاز وحشیانه غز و تاتار در قرون پیشین چنان روح شاعر را آزرده کرده است که نام ایشان را نماد همه مخالفان و مهاجمان و اشغالگران میهنش می‌داند. سرزمین او که اصالت و شرف و آزادی خود را زیر لگدکوب اسبان غز و مغول و چکمه‌های اشغال‌گران روس و انگلیس حفظ کرد و هرجا و هرگاه توانست فریاد آزادی و وطن‌خواهی سرداد.^{۳۹}

^{۳۶} مریم حسینی، ”با آهوی کوهی در هزاره روم؛ معرفی و نقد مجموعه اشعار شفيعی کدکنی: هزاره دوم آهوی کوهی“، شعر، شماره ۲۵ (۱۳۷۸)، ۹۰-۹۵؛ نقل از ۹۴.

^{۳۶} شفيعی کدکنی، هزاره دوم آهوی کوهی، ۲۹۵.

^{۳۷} شفيعی کدکنی، هزاره دوم آهوی کوهی، ۲۹۴.

^{۳۸} محمدعلی صادقیان، ”بن‌مایه‌های درد و رنج در شعر فرخی بزدی“، کاوش‌نامه زبان و ادبیات فارسی، سال ۱، شماره ۱ (پاییز و زمستان ۱۳۷۹)، ۱۱-۳۹؛ نقل از ۱۵.

با این همه، هراس شاعر از روزی است که دیگر از شهر او هیچ بانگ و فریادی برنخیزد: “می‌توان در حمله غز یا تتار و ترک / در ستیز دشمنان بر پشت زینش دید / می‌توان در آن سفال آبی ساده / چنگ بر کف / نغمه‌گر چون رامتینش دید.”^{۴۰}

شفیعی به بزرگان ایران زمین دل‌بستگی خاصی دارد. او در سوگ سیاوش و حلاج و مزدک و مانی مرثیه سر می‌دهد و از کشته شدن این مردان آزاده به دست ظالمان و غافلان افسوس می‌خورد. این بزرگان از نظر او مردان آزاده و دلاور تاریخ و نمادی از آزادگی و جاودانگی‌اند: “گرد خاکستر حلاج و دعای مانی / شعله آتش کرکوی و سرود زرتشت / پوریای ولی آن شاعر رزم و خوارزم / می‌نمایند در این آینه رخسار مرا.”^{۴۱} چنین دغدغه‌هایی در اشعار شفیعی کدکنی کم نیست. او همچنان که به کشور و مردم خود متعهد است و این تعهد را به وضوح در آثار خود نشان می‌دهد، با نگاهی دقیق و زیبا به عناصر طبیعت، آنها را دست‌مایه‌ای برای آفرینش‌های شعری خود و بیان احساسات درونی و آرمان‌های ادبی‌اش قرار داده است. در ذیل نمادهای اجتماعی—سیاسی به‌کار رفته در این مجموعه شعر بر حسب بسامد آنها ذکر شده و مفاهیم مورد نظر شاعر نیز فراهم آمده است:

نمایهٔ بسامدی نمادهای هزارهٔ دوم آهوی کوهی

بسامد	دالت معنایی در اشعار شفیعی کدکنی	عنوان	
۴۵	نماد زندگی و نور، امید به بهتر شدن اوضاع اجتماعی و سیاسی	صبح و سحر	۱
۲۷	۱. حامل گریهٔ تنهایی، ۲. زنگاری تیره بر صفحهٔ آسمان، ۳. پیام‌آور باران	ابر	۲
۲۶	جامعهٔ انسانی و ایران زمان مبارزات استبدادی	باغ	۳
۲۵	۱. خفقان حاکم بر جامعه، ۲. ناامیدی از بهبود اوضاع	شب	۴
۲۳	جامعهٔ انسانی و محیط سیاسی آن	آسمان	۵
۲۲	۱. پیام‌آور پاک‌ها، ۲. عنصری بی‌رحم که هدفش ویرانی است	باران	۶
۱۷	تیرگی فضای جامعه در دورهٔ ظلم و ستم استبدادی	ظلمت	۷
۱۴	بهشت زمینی، جامعه‌ای برخوردار از آزادی و رفاه	بهار	۸

^{۴۰} شفیعی کدکنی، هزارهٔ دوم آهوی کوهی، ۷۳.

^{۴۱} شفیعی کدکنی، هزارهٔ دوم آهوی کوهی، ۱۹.

۹	آفتاب	بارورکننده ارزش‌های انسانی در مردم و بهبود شرایط سیاسی	۱۱
۱۰	خورشید	گرما و نور، نماد روشنی اندیشه، پیروزی بر بدی‌ها	۱۰
۱۱	چراغ	روشنایی و امنیت، روشن‌کننده راه	۹
۱۲	آینه	یکرنگی و صداقت	۸
۱۳	پرواز	رهایی و آزادی از قیود جامعه انسانی و استبداد	۸
۱۴	باد	ناپودکننده و ویرانگر، عنصری ناپایدار و فناپذیر	۷
۱۵	طوفان	گرفتاری و بلاهای فرودآمده بر پیکر مردم و نماد جنبش و مبارزات سیاسی	۶
۱۶	کبوتر	آزادمردان و عاشقان	۶
۱۷	زنجیر	قیدوبندهای حکومت و جامعه انسانی	۶
۱۸	زاغ و کلاغ	۱. آورنده پیام‌های ناگوار، ۲. محتاط و محافظه‌کار	۶
۱۹	سنگ	مشکلات و موانع رسیدن به آزادی	۴
۲۰	قفس	زندگی میان انسان‌های دورو و خیانتکار، قیدوبندهای جامعه و حکومت	۴
۲۱	چاه	دنیای بی‌عشق و عرفان	۴
۲۲	کرکس و لاشخور	خیانتکار دورو و فریبکار	۴
۲۳	عنکبوت	نشانه نحسی و نکبت	۳
۲۴	تبر	زخم و ضربه ناکسان و دغل‌بازان	۳
۲۵	نیلوفر	نماد عرفان و عشق	۳
۲۶	قناری	رهروی راه آزادی	۳
۲۷	بهشت	دنیای آرمانی و ایدئال	۳
۲۸	عقاب	فرد آزاده و وارسته	۳
۲۹	فریاد	تلاش و تقلا برای آزادی و رهایی	۲
۳۰	سرو	آزادگان تاریخ	۲
۳۱	کوبیر	دنیای بدون صداقت و راستی	۲

۲	شکست اجتماعی و مشکلات سیاسی	زمستان	۳۲
۲	هجوم شکست‌های پیاپی و مشکلات زندگی	صاعقه	۳۳
۲	موانع راه آزادی	دیوار	۳۴
۲	موانع راه آزادی	برف	۳۵
۱	فرد معتقد و مومن	خروس	۳۶
۱	فرد کوتاه‌بین و سطحی‌نگر	غوک	۳۷
۱	موانع رسیدن به هدف	تندباد	۳۸
۱	جامعه بدون آزادی	زندان	۳۹
۱	مبارز آزادی‌خواه	سیاوش	۴۰
۱	دلاور زمان	رستم	۴۱

همچنان که از ملاحظه این جدول برمی‌آید، توجه شاعر در این مجموعه شعر به مسایل اجتماعی آن قدر زیاد است که تقریباً همه نمادها کاربردی اجتماعی یا سیاسی یافته‌اند.

نتیجه

محمدرضا شفیعی کدکنی شاعری است که خود را جزیی از مردم می‌بیند و به بیان مسایل اجتماعی، سیاسی و فرهنگی تمایل فراوان دارد. گاهی شاعران به سبب شرایط خاص حاکم بر جامعه قادر نیستند آشکار و صریح به بیان رخدادهای جامعه بپردازند و ناچار از به‌کارگیری شیوه‌های غیرمستقیم برای بازگوکردن آلام و دردهای اجتماعی و سیاسی می‌شوند. نمادگرایی یکی از این راه‌هاست که با زبانی سمبلیک دغدغه‌ها و حرف‌های شاعر را مطرح می‌سازد. نمادگرایی با صبغه اجتماعی و سیاسی مقوله‌ای است که قدمت چندانی ندارد و در نقد اجتماعی نوین باب شده است. م. سرشک نیز برای نیل به مقصود خود از عناصر مختلف طبیعت زیاد بهره جسته و آنها را برای بیان نمادین و سمبلیک خود به کار گرفته است. کندوکاو در مجموعه هزاره دوم آهوی کوهی نتایج فراوانی به دست داد که مهم‌ترین آنها به شرح زیر است:

۱. اشعار این مجموعه در قالب‌های مختلف قصیده، غزل، شعر نو و نیمایی نشان‌دهنده این نکته است که شفیعی برای بیان مفاهیم و انتزاعات درونی خود مقید به قالب خاصی

نیست و حرف‌ها و آلام وجودی خود را در هر قالب و کالبدی که خوش‌تر نشیند، می‌سراید؛ چرا که مفاهیم و مضامین برای او در درجهٔ اول اهمیت قرار دارند تا فرم و شکل ظاهری اشعار.

۲. بن‌مایه‌های سیاسی، اجتماعی در اشعار این مجموعه بیشترین بسامد را به خود اختصاص داده‌اند؛ به‌طوری که از مجموع ۲۴۴ قطعه، حدود ۷۵ قطعه دارای بن‌مایه و تم اجتماعی و سیاسی است.

۳. شاعر از اغلب عناصر طبیعی—جاندار و غیرجاندار—برای بیان مفاهیم مورد نظر خود استفاده کرده است. واژه‌هایی مانند صبح، سپیده، ابر، باغ، باران، ظلمت، شب، بهار، آسمان و خورشید از جمله عناصری‌اند که در اولویت کاربرد نمادین قرار گرفته‌اند. عناصر جانوری مانند عقاب، لاشخور، کلاغ، گنجشک، عنکبوت و کبوتر در مرتبهٔ دوم اهمیت قرار دارند. از اشیاء و موجودات غیرجاندار نیز لوازمی چون چراغ، آینه، دیوار، زنجیر، تیر و قفس کاربرد نمادین دارند. شاعر از اساطیر ایران‌زمین نیز به شکلی سمبلیک بهره جسته است. او از شخصیت‌های متنوع اسطوره‌ای در اشعار خود یاد کرده و آنها را برای بیان مفاهیم مورد نظر خود پرورش داده و به شکلی زیبا بازسازی کرده است.